

خصوصیات معشوق در غزلیات سعدی و مقایسه آن با غزلیات خواجه

ندیمه بالنده*

چکیده

سعدی شیرازی و خواجهی کرمانی از شاعران برجسته و صاحب سبک غزل فارسی هستند. «غزل» یکی از انواع مهم و مورد توجه شعر فارسی است. معنی لغوی آن سخن گفتن عاشقانه است. شعر عاشقانه بر سه محور اساسی عشق، عاشق و معشوق استوار است و در این میان معشوق محوری ترین شخصیت شعر عاشقانه می باشد به طوری که حضور پررنگ او را در هر دوره‌ای از شعر فارسی می توان مشاهده کرد. سعدی با کلام روان و شیرینش غزل عاشقانه را به اوج رساند به گونه‌ای که هیچ شاعری نمی تواند به مقام او نزدیک شود. خواجه نیز از شاعران برجسته‌ای است که غزل عاشقانه - عارفانه را در هم می آمیزد تا جایی که غزل او سرمشق حافظ نکته سنج واقع می شود. در این پژوهش ها با به کارگیری شیوه‌ی توصیفی تحلیلی، خصوصیات معشوق در غزلیات سعدی و خواجه در قالب توصیف زیبایی‌های ظاهری و ویژگی‌های رفتاری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در پایان بسامد این ویژگی‌ها با ارائه نمودار نشان داده شده است. نتیجه‌ی پژوهش نشان از آن دارد که در غزل‌های سعدی و خواجه هم به جنبه‌های ظاهری و هم به جنبه‌های رفتاری معشوق توجه شده است. وجوه تشابه آن‌ها، بسیار و وجوه تفاوت کم و اندک است.

کلمات کلیدی: معشوق، غزل، سعدی، خواجه

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و معلم آموزش و پرورش بستک

nadeimeh.balandeh1234@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵



بیان مساله

موضوع این مقاله خصوصیات معشوق در غزلیات سعدی و مقایسه آن با غزلیات خواجه‌سست. هدف عمده پژوهشگر از طرح این پژوهش بررسی ویژگی‌های یکی از مضامین ادب غنایی یعنی «معشوق» که قهرمان اصلی شعر عاشقانه است می‌باشد. اهمیت این مساله شاید از آن جهت است که محوری‌ترین شخصیت شعر عاشقانه معشوق می‌باشد. معشوق در مقایسه با عشق و عاشق، دیگر مضامین ادب غنایی، به عنوان قطب و محور اصلی در همه دوره‌ها در آثار حوزه ادب غنایی، چه به عنوان معشوق زمینی و چه معشوق آسمانی با شکل و شمایل رفتاری خاص، حضور چشمگیر دارد.

سوالات تحقیق

- ۱- میزان تأپذیری خواجه از سعدی در غزل تا چه حد نمایان است؟
- ۲- در وصف معشوق همانندی بین آنها وجود دارد؟
- ۳- معشوق در غزلیات سعدی و خواجه زمینی است یا آسمانی؟

فرضیات تحقیق

- ۱- با توجه به اینکه خواجه همانند سعدی در زمره یکی از شاعران برجسته غزل فارسی و صاحب سبک عراقی می‌باشد می‌توان گفت که غزلیات سعدی بی‌تأثیر در غزلیات خواجه نیست و چه در لفظ و چه در معنی از سعدی تأثیر پذیرفته است.
- ۲- از آنجایی که اغلب شاعران در غزل معشوقی را وصف می‌کردند که معشوق شاعران پیشین بوده است و از دریچه سنت و نگاه پیشینیان به توصیف آن می‌پرداختند؛ بنابراین ویژگی‌های مشابهی در وصف معشوق بین غزلیات سعدی و خواجه موج می‌زند.
- ۳- غزل‌های سعدی کمال غزل عاشقانه است. بنابراین معشوق می‌تواند زمینی باشد. البته سعدی غزل‌های عارفانه و پندآموز هم دارد؛ اما آنچه خاص سعدی است، همین غزل عاشقانه انسانی است که با او شکل یافت و به اوج رسید. خواجه شاعر غزلسرای گروه تلفیق، غزل‌های عاشقانه، عارفانه و زیبا دارد. بنابراین معشوق در غزل او هم می‌تواند زمینی و هم آسمانی باشد.



پیشینه تحقیق

درباره معشوق، سعدی و خواجه آثار گرانسنگ و متعددی به رشته‌ی تحریر در آمده است که برخی از آنها را که به نوعی به این پژوهش مرتبط یا نزدیک هستند اشاره می‌شود: سعید حمیدیان (۱۳۸۳)، در تحقیقی روشمند با تکیه بر آمار در کتابی به نام سعدی در غزل، گونه‌های غزل سعدی را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- غزل‌های آشکارا غیر عارفانه، ۲- غزل آشکارا عارفانه، ۳- غزل باحال و هوای عارفانه. (یزدان پناه و عدنانی؛ ۱۳۹۱) در کتاب آفاق غزل فارسی ضمن بحث معشوق تغزل، به یکی از نام‌های معشوق یعنی ترک اشاره شده است. (صبور، ۱۳۷۰:۱۷۷)

در کتاب سیر غزل در شعر فارسی نیز از «پری» و دلیل دلالت آن بر معشوق زن سخن رفته است. (شمسا، ۱۳۷۶:۲۶۴) همچنین در کتاب هفتاد سال عاشقانه شعر فارسی از محمد مختاری (۱۳۹۳) و جلوه معشوق از سید علی نجفی در مورد عشق و معشوق بررسی‌هایی صورت گرفته است. معشوق و خصوصیات آن در چند مقاله نیز بررسی شده است؛ از جمله در مقاله‌ای تحت عنوان: «بررسی تطبیقی جلوه معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی» (یزدان پناه و عدنانی؛ ۱۳۹۱) و نگاه این دو شاعر را به جلوه معشوق و اینکه به چه صورت‌هایی در غزلیات آن‌ها رخ می‌نماید، مورد بررسی قرار داده‌اند. (یزدان پناه و عدنانی؛ ۱۳۹۱) مرتضی چرمگی عمرانی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای تحت عنوان: «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی» نگاه این سه شاعر را به معشوق و قدرت تخیل آن‌ها را در توصیف او و این که چه لقب‌ها و نام‌های شاعرانه‌ای را بر معشوق خود نهاده‌اند، مورد بررسی قرار داده است.

هادی عدالت پور (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان (جلوه‌های ناز معشوق در شعر حافظ) به برخی ویژگی‌های معشوق، نظیر غمزه، شیرین کاری، شیرین زبانی، خشم و جور و ستم در شعر حافظ پرداخته است. (عدالت پور، ۱۳۹۳).

دکتر رضا صادقی شهپر و الهه مهدی نژاد در مقاله‌ای تحت عنوان «زیبایی شناسی معشوق بر پایه تشبیه و استعاره در غزلیات خواجه کرمانی و حافظ» (۱۳۹۲)، زهره احمدی پور اناری در مقاله‌ای با عنوان: «بررسی نام‌های معشوق در غزل» (۱۳۹۳)، دکتر محمد میر و زهرا کیچی در



مقاله «جلوه معشوق در آینه‌ی شعر وحشی بافقی» (۱۳۹۳) صفات و خصوصیات معشوق را در شعر شاعران نام برده، مورد پژوهش و بررسی قرار داده‌اند. اما پژوهشی مستقیم که به بیان ویژگی‌ها و خصوصیات معشوق با تکیه بر غزلیات سعدی و خواجو پرداخته باشد، چاپ نشده است.

مقدمه

مشرف السعدی الشیرازی بزرگترین شاعریست که بعد از فردوسی در آسمان ادب فارسی درخشیده است و هنوز می‌درخشد (صفا، ۱۳۷۴: ۱۱۱)

شهرت شیخ در غزلسرایی است. سعدی هم استاد رموز عاشقی است و هم آموزگار تقوا و خردمندی. چیزی که در یک تن جمع شدنش نادر است. در وجدان او نیکی که هدف اخلاق است از زیبایی که غایت عاشقی است جدانیست. از این رو معلم عشقی که او را شاعری آموخته است درس اخلاق و تقوا به او داده است. (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳-۲۵۲).

دیوان او اوج غزل عاشقانه است. غزل سعدی عاشقانه است نه عارفانه و نیز می‌توان گفت که عمدتاً نه عاشقانه صرف است و نه عارفانه محض. معشوق او مقام الایی دارد که گاهی به معبود شعر عرفانی نزدیک می‌شود اما در مجموع معشوق زمینی است. (شمسا، ۱۳۸۲: ۲۱۶)

کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود مرشدی کرمانی عارف بزرگ و شاعر استاد ایران در قرن هشتم هجریست. او در قصیده، مثنوی و غزل طبعی توانا داشته است. موضوع اصلی بیشتر غزل‌های خواجو، وصف ویژگی‌های معشوق، بی‌وفایی او، شراب، صبح و بی‌میلی به دنیاست. در توصیف معشوق بیشتر به توصیف خصوصیات ظاهری از قبیل زلف، کمر، لب و... می‌پردازد. معشوق اغلب بی‌وفاست و غرق ناز و عاشق همه نیاز حقیقت این است که خواجو، چه در لفظ و چه در معنی از سعدی تأثیر پذیرفته است و نمونه‌های بسیاری از این تأثیر پذیری در دیوان او دیده می‌شود. (جلیل پور، ۱۳۹۰)

یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته ادبی در شعر، جدا از مضامین موجود در آن، صور خیال است. خیال عنصر اصلی و ثابت شعر است و در قدیمی‌ترین تعاریفی که از شعر صورت گرفته، همواره



تخیل، پایه و جوهر اصلی شعر بوده است. (شفیعی کدکنی؛ ۷:۱۳۸۰) تشبیه و استعاره از اصلی‌ترین عناصر صور خیال هستند که شاعران به مدد آن‌ها می‌توانند احساسات خود را بهتر مجسم کنند. معشوق از مهمترین موضوعاتی است که در شعر فارسی خصوصاً غزل بسیار مورد توجه بوده است. سعدی و خواجه از شاعران برجسته و صاحب سبک غزل فارسی، در غزلیات خود با کلام روان و خوش آهنگ خود ویژگی‌های معشوق (ظاهری (صوری) و رفتاری) را به تصویر کشیده‌اند. هدف اصلی این مقاله بررسی ویژگی‌های ظاهری و رفتاری و اخلاقی معشوق در غزلیات سعدی و مقایسه آن با غزلیات خواجه، نشان دادن میزان تأثیر پذیری خواجه از سعدی در غزل، نشان دادن اشتراکات و تفاوت‌های خصوصیات معشوق در غزل سعدی و خواجه است.

معشوق در لغت

فرهنگ دهخدا، معانی معشوق را با مآخذ آن به ترتیب زیر آورده است:
(مصدر عربی) دوست داشته. (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء). دلبر جانان. جانانه، محبوب. (فرهنگ دهخدا) معشوق: آنکه به او عشق می‌ورزند؛ یار، دلدار؛ دلبر؛ دلبنده (فرهنگ نامه فارسی واژگان و اعلام، فرهنگ معاصر) معشوق: (مصدر عربی) دوست داشته شده، دلبر، در فارسی بر مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. (فرهنگ معین)
قبل از بررسی ویژگی‌های معشوق در غزلیات سعدی و خواجه، باید چگونگی رشد و شکوفایی و تحول معشوق در غزل فارسی روشن شود که مستلزم بیان تغزل و غزل به عنوان قالب شعری مستقل است.

غزل در لغت

فرهنگ دهخدا معانی غزل را با مآخذ آن به ترتیب زیر آورده است:
(مصدر عربی) سخن گفتن با زنان و عشق بازی نمودن (منتهی الارب).
«تغزل، غزلی است که در اول قصیده می‌آید. معمول بود که در آغاز قصیده ابیاتی بیاورند و در آن از عشق و عاشقی یا وصف معشوق یا طبیعت و نظایر این سخن رانند سپس در یک مصرع یا یکی



دو بیت آن مطلب را به مدح ممدوح مربوط سازند. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۴۲) غزل فارسی که در اوایل سده چهارم هجری شکل گرفت، در ابتدا ساده و در وصف موضوعی تغزل بود؛ در قرن ششم دستخوش تطور شد؛ در واقع این دوره زمان رونق غزل و تبدیل آن به مهم‌ترین سیاق شعر غنایی بود. (عبادیان، ۱۳۸۴: ۸۳). اولین غزل فارسی در معنای مصطلح در آثار بازمانده از شهید بلخی (۳۲۵) و رودکی (۳۲۹) دیده می‌شود. (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۱۰-۲۰۹) مطلع غزل شهید این است

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی که هرگز از تو نه گردم نه بشنوم پندی
واژه غزل نخست بار از راه مجاز در معنی شعر عاشقانه به کار رفته است. محور و مدار غزل در این معنی، محتوا و درون مایه شعر عاشقانه است. (لطفی، ۱۳۸۹) همایی درون مایه غزل را حدیث عشق و عاشقی و این نوع شعر را مشتمل بر سخنان عاشقانه دانسته‌اند. (همایی، ۱۳۷۸: ۱۲۴) دوران شکوفایی و الا قدری غزل را باید از زمان طلوع یکی از درخشان‌ترین ستارگان آسمان سخن یعنی استاد اجل «سعدی شیرازی» به حساب آورد که غزل را در تجلیگاه ادب به زیباترین شکل جلوه داد و آنرا عروس وار بر کرسی دلبری و دلارایی نشانید. (برومند، ۱۳۸۵: ۳۸) «استادی سعدی در شعر عاشقانه مسلّم است» (یوسفی، ۱۳۷۹: ۲۵۵)

معشوق قهرمان غزل است و تمام سخن غزل بر محور او می‌گردد اما این قهرمان، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ زیرا معشوق شعر غنایی ادب فارسی، موجودی است کلی که حتی نمی‌شود تشخیص داد که مرد است یا زن. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳)

سعدی شاعر عاشقی است که از پس هر زیبایی و جلوه‌های معشوق به دنبال چهره‌ی پنهانی خالق آن همه شور و حسن است. (مختاری، ۱۳۹۳: ۴۶) موضوع شعر هر شاعری آن چیزی است که درباره آن ساده، محسوس و پرشور سخن بگوید. در غزل عاشقانه سعدی این موضوع معشوق انسانی است. البته سعدی غزل‌های عارفانه و پندآموز هم دارد اما آنچه خاص سعدی است، همین غزل عاشقانه انسانی است که با او شکل یافت و به اوج رسید. (موحد، ۱۳۷۸: ۳۹) به نظر سعدی معشوق زمینی جلوه‌ای از معشوق حقیقی است، او عشق را اساس هستی و رابط اجزاء و آحاد جهان می‌داند. (نصرتی و بهرامی، ۱۳۹۲)



خواجه به عنوان یک شاعر غزلسرای سبک عراقی و البته در زمره شاعران گروه تلفیق، غزل‌هایی عاشقانه، عارفانه و زیبا دارد. شاعر همه جا از معشوق خود سخن می‌گوید. همچنین خواجه اشعاری عرفانی دارد؛ اما به همان نسبت دید بیرونی نیز بر شعرش حاکم است. در شعر او زیبایی‌های ظاهری و عواطف شاعرانه و عاشقانه موج می‌زند. (طایفی و کمالخانی، ۱۳۹۰)

معشوق در غزل فارسی

معشوق در غزل فارسی نمود کاملاً یکسانی ندارد. معشوق در غزل فارسی به سه گونه اصلی تقسیم می‌شود.

۱- معشوق مذکر که همان ترکان نوجوان لشکری در قرون نخستین تاریخ ایران بعد از اسلامند. اینان معشوقی عربده جوی، خونخوار، کمان کش، خنجر گذار و بی وفایند. این معشوق بعدها هم به طور سنتی در غزل فارسی حضور دارد، چنان که در دیوان حافظ او را چنین می‌یابیم:

زلف آشفته و خو کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگشش عربده جوی و لبش افسون کنان

نیمه شب دوش به بالین من آمد نشست

(حافظ، ۱۳۷۷:۱۰۹)

۲- معشوق زن، که در حقیقت کنیز شاعر است و لاجرم ارج و قربی ندارد و فقط زیبایی او برای شاعر مطرح است. در حقیقت شاعر معشوق است و آن کینزک عاشق. شاعر به او امر و نهی می‌کند و او مجبور به طاعت است.

۳- معشوق کهن الگوی (prototype)، آن ایزد بانوها یعنی الهگان و خدایان مؤنث و زنان فرمانروا بر جوامع زن سالاری و مادر مدارانه اعصار کهن است. این همان معشوق تغزل است که وارد دنیای غزل شد و در غزل حرمت و تعالی بیشتری یافت. صوفیه او را به آسمان بردند و معبود خواندند و او را در هاله‌ای از رمز و راز و تقدس فرو پوشیدند. (شمیسا، ۱۳۸۹:۲۸۸)



ویژگی‌های معشوق در ادب کلاسیک

غزل‌های کلاسیک شعر فارسی را می‌توان از نظر نوع عشقی که در آن مطرح می‌گردد به دو نوع تقسیم کرد:

الف- غزل عاشقانه ب- غزل عارفانه

در غزل عاشقانه معشوق انسانیت زیبا، بنابراین اساس عشق، جسمانی و مادی است. اما در غزل عارفانه معشوق حق است؛ بنابراین اساس عشق، روحانی و معنویست.

ویژگی‌های معشوق در غزل عاشقانه

الف- مظهر زیبایی و ناز و ملاحظت است و از نگاه عاشق در زیبایی بی‌نظیر.

ب- به سبب زیبایی زاید الوصف، عاشقان بسیارداردو به همین سبب معمولاً سنگین دل است و به عاشقان اعتنائی ندارد. ج- از نظر موقعیت اجتماعی هیچ برتری بر عاشق ندارد. زیرا درنظام اجتماعی دوران کلاسیک زنان در کارها و مقام و موقعیت‌های اجتماعی به طور کلی و صرف نظر از پاره‌ای استثناها شرکت نداشتند و غلامان و پسران نیز در سنین نوجوانی و جوانی کمتر فرصت به دست آوردن مقام و منصبی را به دست می‌آوردند.
د- معمولاً فاقد علم و دانش است و از نظر فضل و کمالات معنوی از شاعر عاشق فروتر است.

ویژگی‌های معشوق در غزل عارفانه

الف- معشوق مظهر زیبایی و جمال است چنان که هر زیبایی که در جهان و در رخسار مهر و یان زمینی وجود دارد پرتوی از جمال وصف ناپذیر اوست.
ب- معشوق از همه کس و همه چیز بی‌نیاز و مستغنی است. همه به او محتاجند و او به هیچکس محتاج نیست.

ج- عاشق خود را در مقابل زیبایی نادیدنی و قدرت نامتناهی او ذره‌ای بسیار ناچیز احساس می‌کند. مرگ و زندگی و هستی عاشق از اوست و تنها لطف و عنایت اوست که می‌تواند عاشق را از دیدار وی برخوردار کند.



د- معشوق عرفانی برخلاف معشوق انسانی مظهر علم و حکمت است و دانایی او چنان است که حکمت و سرنوشت ذره‌ای بر او پوشیده نیست و از هر چه بردل عاشق بگذرد آگاه است. (دهمرده، ۱۳۹۲)

اهمیت صورخیال در توصیف معشوق

محور و تکیه اصلی زیبایی‌های صوری و ظاهری معشوق بر صورت‌های خیالی یعنی تشبیه، استعاره، اسناد مجازی و تشخیص (جاندار پنداری) است؛ بدین معنا که شاعر با دیدن زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت اطراف خود به توصیف هنری معشوق می‌پردازد. بنابراین صورت خیالی در توصیف زیبایی‌های ظاهری و شاعرانه معشوق بسیار قابل توجه و تأمل است. هر چه نگاه و دید شاعر نسبت به محیط پیرامون خود ظریف تر و عمیق تر باشد، تصویری که انگیخته خیال اوست شاعرانه و تخیل آمیز تر خواهد بود. (چرمگی عمرانی، ۱۳۹۲)

القاب و عناوین شاعرانه معشوق

مراد از القاب و نام‌های شاعرانه معشوق، نام‌هایی است که شاعر بر پایه تخیل خود نیز با استفاده از صورت‌های خیالی و اوصاف هنرمندانه آفریده است. ژرف ساخت اغلب این القاب تشبیه و استعاره است که بر اثر تکرار و بسامد بالای آن به صورت نامی شاعرانه برای معشوق در آمده است. هر چند این القاب و عنوان‌ها ممکن است در غزل‌های شاعران مشترک باشد، اما تفاوت آن در وجه شبه و مضمون آن خواهد بود و این بسته به استفاده وسیع شاعر از صورت‌های خیالی، تخیل ظریف، قدرت و تسلط شاعر بر زبان فارسی یا مبتکر و مقلد بودن اوست. (چرمگی عمرانی، ۱۳۹۲)

در غزل فارسی برای معشوق، نام‌های متنوعی به کار رفته است.

۱- نام‌های اصلی، مانند: یار، دوست

۲- نام‌های تشبیهی معشوق؛ مانند: پری روی، سرو بالا

۳- نام‌های استعاری معشوق؛ مانند: صنم، سرو، گل

۴- نام‌های وصفی معشوق؛ (صفت به جای اسم)؛ مانند: محبوب، آشنا، نازنین (احمدی پور اناری،

۱۳۹۳)



معشوق سعدی با صفت‌های متنوع و متعددی نام برده شده است؛ صفاتی که علاوه بر وصف ظاهر زیبای معشوق و اخلاق او، به روحیات و برخورد اجتماعی او نیز اشاره دارد؛ مانند: خوب روی، لطیف بازو (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹۸)

با توجه به اهمیت صور خیال و وجه شبه که بیان شد به علت مجال کوتاه تنها به ذکر القاب و نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات سعدی و خواجو بدون ذکر شاهد شعری بسنده می‌کنیم.

عنوان‌های شاعرانه معشوق در غزلیات سعدی عبارتند از:

آب حیات، آفتاب (خورشید)، آیه رحمت، اختر (کوکب سیار)، باز (شهباز)، باغ فردوسی (باغ شفتالو و به)، بوستان روحانی، بت (بت عیار، بت سیمین، بت چین، ضم، وثن)، بهار، پری (پریرو، پری پیکر، پریزاده)، ترک، جانان (جان)، حور (فرشته، حور العین ملک)، حبیب (دوست)، خسرو (پادشاه، سلطان، امیر، خداوندگار، شاه قبایل، ملک، پادشاه ولایت، امیر خوبان)، دلبر (دلبر یغمایی، دلبر عیار، دلستان نازنین، دلارام، دلبر طناز) رضوان، روح، سرو (سرو روان، سرو سخنگو)، سلیمان، سیب سیمین، شاهد، شکر (شکر خنده، شکر فشان، شمع چگل، شمع افق، شوخ، صبح، عنقا، سیمرغ، غزال، فتنه، کعبه، گل (گلبن، گلبن سیراب، گلشن روحانیان، درخت گل، گل خندان، گنج گوهر، لعبت (لعبت خندان، لعبت قباپوش، لعبت ساقی)، ماه (ماه دو هفته، قمر، بدر، مه پاره قرص مهتاب، مه خوبان)، میوه، نازنین، نگار، نور، ویس، هما.

عنوان‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خواجو

آفتاب (خورشید، مهر)، آیت خوبی، آهو، آینه جان، ارباب جمال، باز (شاه باز)، بت، پری، پروین، ترک (ترک ختا)، جان (جانان، جان جهان)، حور (حور پریزاد)، حضرت (حضرت سلطان، حضرت عالی) خوبان، خسرو (سلطان، پادشاه، شاه سپهر)، دلبر، دلدار، دوست، رضوان (روضه رضوان)، ساقی، سنبل گلبوی، سرو (سروسهی، سرو روان، سرو آزاد، سرو خرامان)، شاهین، شاهد، شمع، شمشاد، شیرین، شاخ نرگس، صنم، صنوبر، صیاد، طیب، طوطی، خوش نغمه، عقاب، فلانی، لعبت (لعبت چین، لعبت چشم، لعبت مشکین نقاب) ماه (مهوش، قمر، بدر، ماه شب چهارده، ماه، مغنی)، نکورویان، نادر دور زمان، نگار، نگارین، نگین، هما، هدهد، یار، یوسف.



معشوق در غزلیات سعدی و خواجه ویژگی‌های کلی معشوق

ویژگی‌های ظاهری و رفتاری در زیر مجموعه‌ی ویژگی‌های کلی قرار داده شده‌اند:

۱- توصیف زیبایی‌های ظاهری

وصف ظاهر معشوق از دیرباز در شعر عاشقانه فارسی به صورت گسترده رواج داشته است. خواجه و سعدی نیز در غزل‌های گوناگون خود به توصیف هر یک از اعضای زیبایی معشوق پرداخته‌اند. اینک اجزای ظاهری معشوق به ترتیب حروف الفبا بررسی می‌شود:

ابرو

تک تک اعضا و جوارح زیبارویان در شعر فارسی دارای ویژگی‌های خاص و تعریف شده‌ای است و در این میان ابروی خوبرویان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سعدی و خواجه در غزلیات خود برای معشوق صفاتی را بر شمرده‌اند که این صفات غالباً بر کمانی بودن و کشیدگی ابرو ناظر است و با توجه به این ویژگی‌ها ابروی معشوق را به کمان، هلال و طاق تشبیه کرده‌اند. ابروی معشوق در غزلیات آن دو، سیاه و معمولاً نسبت به عاشق پرچین و حالت اخم دارد.

سرو بالای کمان ابرو اگر تیر زند عاشق آن است که بر دیده نهد پیکان را
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۰۵)

چو تیر ارزانکه بیرون شد ز شستم نهم پی بر پی آن ابرو کمان را
(خواجه، ۱۳۷۰: ۱۷)

سعدی و خواجه ابروی معشوق را مستقیم و غیر مستقیم به محراب مانند کرده‌اند که این تشبیه را نمونه‌ای از تشبیهات مذهبی (تشبیهاتی که با تلمیحات دینی، قرآنی توأم هستند) می‌توان بر شمرد.

به نماز آمده محراب دو ابروی تو دید دلش از دست بردند و به زنار برفت
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۶۹)

وی طاق آسمانی محراب ابرویت پیوسته گشته خوابگه جادوان مست
(خواجه، ۱۳۷۰: ۷۳)



خواجو علاوه بر این‌ها ابروی معشوق را به طغرا و حاجب (پرده دار) چشم نیز تشبیه کرده است. در حالی که در غزلیات سعدی نمونه‌ای از این نوع تشبیه مشاهده نمی‌شود.

طغرا عبارت بود از: چندین خط قوسی تو در تو که شامل نام و القاب سلطان، عصر بوده که در بالای فرمان‌ها به شکل خاص نوشته می‌شده و نشان درستی و صحت فرامین بوده است. (خرمشاهی، ۱۳۸۵، ج ۱:۱۱۲۵)

قامت خواجوست یا قوس قزح یا برج قوس یا هلال عید یا ابروی چون طغرای دوست (خواجو، ۱۳۷۰:۸۶)

توشاه کشور حسنی و حاجت ابرو ولی خموش که بس حاجبی به پیشانیست (خواجو، ۱۳۷۰:۹۲)

سعدی ۵۷ بار و خواجو ۱۳۰ بار به توصیف ابروی معشوق پرداخته است.

اندام (بدن)

معشوق در غزلیات سعدی و خواجو اندامی سفید، زیبا، ظریف، نازک و لطیف دارد. با توجه به این ویژگی‌ها اندام معشوق را به سیم، گل (نسرین، سمن)، ماه و پری مانند کرده‌اند.

سعدی ۴۷ بار و خواجو ۲۵ بار به توصیف اندام معشوق پرداخته است.

جایی که سرو بوستان با پای چوبین می‌چمد ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام (سعدی، ۱۳۷۵:۴۰۵)

بشنو سخنی راست که امروز در آفاق هر فتنه که هست از قد آن سیم بدن (خواجو، ۱۳۷۰:۴۰)

جبین

پیشانی معشوق در غزلیات خواجو، به جهت نورانی و درخشان بودن به ماه وزهره که بعد از خورشید درخشنده‌ترین جرم آسمانی می‌باشد مانده شده است. درحالی که سعدی تنها صفت، روشنایی را برای پیشانی معشوق بر می‌گزیند و از تشبیهی استفاده نمی‌کند. با این وجود پیشانی معشوق خواجو درخشنده تر و نورانی تر می‌باشد. در کل دو شاعر چندان توجهی به پیشانی معشوق



نشان نداده‌اند. در توصیف این عضو خواجه ۸ بار و سعدی دو بار به صورت توصیف و تشبیه استفاده کرده است.

آینه‌ای پیش آفتاب نهاده است بر در آن خیمه یا شعاع جبین است
(سعدی، ۱۳۷۵:۴۴۳)
بوقت صبح پری چهرگان زهره جبین دم از سهیل شب افروز مه نقاب زنند
(خواجه، ۱۳۷۰:۱۸۴)

چشم

در غزلیات سعدی و خواجه چشم معشوق به صورت‌های گوناگون توصیف شده است. از جمله این توصیفات عبارتند از: چشم فتن، جادو، دلاویز، شوخ شورانگیز، مست، خونخوار، دلفریب، نیم خواب، میگون، سیاه.

چشم مست بیشترین بسامد را دارا است.

ز چشم مست تو واجب کند که هشیاران حذر کنند، ولی تاختن نهان آری
(سعدی، ۱۳۷۵:۶۸۷)
خواب را در دور چشم مست تو این دریغ ار دیدمی یک شب بخواب
(خواجه، ۱۳۷۰:۲۹)

چشم معشوق در غزلیات دو شاعر، روشن و فروزان است. از این روی چشم یار را به چراغ مانند کرده‌اند.

ای روی تو راحت دل من چشم تو چراغ منزل من
(سعدی، ۱۳۷۵:۶۳۸)
لعل زلال مشرب روح چشم تو چراغ منظر دل
(خواجه، ۱۳۷۰:۲۷۵)

گاه درشتی چشم معشوق باعث تحیر سعدی و خواجه شده به گونه‌ای که برای تشبیه چشم از آهو که چشمان زیبا، خوش حالت دارد بهره برده و چشم معشوق را تصویر نموده‌اند.



آن سرو ناز بین که چه خوش می‌رود به راه وان چشم آهوانه که چون نگاه می‌کند
(سعدی، ۱۳۷۵:۶۴۶)

آهو چشمت بامن ار در عین روبه بازی است سر پنجه شیر ژیان طاقت نباشد زنگ را
(خواجو، ۱۳۷۰:۱۳)

از دیگر خصوصیات چشم معشوق در غزلیات دو شاعر چشم بادام و نرگس می‌باشد که به صورت تشبیه و استعاره به کار برده‌اند که بادام از مشبه به‌های چشم کشیده معشوق است. به طور کلی خواجو از توصیفات بیشتری برای چشم معشوق نسبت به سعدی استفاده کرده است از جمله: چشم پر خمار، چشم می‌پرست، چشم ترکتاز، چشم بیمار و....
خال

وصف خال معشوق از موضوعات رایج اشعار عاشقانه است. در آثار ادبی گذشته، معشوق زیبا دارای خالی سیاه است که بر رخسار سفید او خودنمایی می‌کند و این خال به سان دامی برای عاشق است. در غزل‌های عاشقانه همواره دل عاشق به مرغی تشبیه شده که اسیر و گرفتار دانه خال معشوق بوده است. خال معشوق در غزلیات دو شاعر کوچک سیاه و خوشبو است که از نظر کوچکی به دانه و نقطه تشبیه شده است.

آن نقطه‌های خال چه شاهد نشانده‌اند وین خط‌های سبز چه موزون کشیده‌اند
(سعدی، ۱۳۷۵:۵۱۲)

من به بوی دانه خالش به دام افتاده ام گرچه صید نیکوان دولت شمارد دام را
(خواجو، ۱۳۷۰:۱۵)

خواجو بیش از سعدی به خال لب معشوق توجه داشته است و خال یار را به جهت رنگ سیاه علاوه بر هندو به زنگی، بلال (بلال رباح حبشی)، زاغ، فلفل، سپند و مگس مانند کرده در حالی که سعدی تنها به خال هندو اشاره کرده است. علاوه بر آن در بیتی دیگر خال ربابغانی تشبیه کرده که بر سر آب نشسته است.

همچو خالش که دید در بستان باغبانی نشسته بر سر آب
(خواجو، ۱۳۷۰:۲۵)

سعدی ۲۱ بار و خواجو ۶۸ بار به توصیف خال یار اشاره کرده‌اند.



خط

از آنجایی که نخستین نشانه بهار، رستن سبزه هایی است که زمین را می پوشاند و آمدن بهار را خبر می دهد خواجه و سعدی نیز از این شباهت بهره برده و خط عذار را به جهت سبزی به آن تشبیه کرده اند.

خط سبز و لب لعلت به چه مانده کنی؟ من بگویم به لب چشمه حیوان مانند
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۰۹)

آن خط سبز که از شمع رخت دود بر آورد دود آهیست که در آتش روی تو رسیدست
(خواجه، ۱۳۷۰: ۶۰)

خواجه خط عذار را به جهت سبزی به پر طوطی، نبات، زمرد و خضر مانند کرده در حالی که در غزلیات سعدی نمونه ای از این تشبیهات دیده نمی شود.

خط عذار در غزلیات دو شاعر «خوش بو و معطر» است به همین دلیل خواجه و سعدی خط عذار را به مشک مانند کرده اند خواجه از تشبیهات دیگری نظیر، غالیه، عنبر، عبیر، ریحان و نافه تاتار بهره برده که در غزلیات سعدی این نوع تشبیه ها مشاهده نمی شود. همچنین خواجه خط عذار را به جهت سیاهی به موران تشبیه کرده که بر چشمه ی بهشتی (لب) صف آراسته اند و نیز از هندو و شب زنگ بهره برده است که در غزلیات سعدی نمونه ای از این تشبیه ها مشاهده نمی شود.

خط مشک بوی و خالت به مناسبت تو گویی قلم غبار می رفت و فرو چکید خالی
(سعدی، ۱۳۷۵: ۷۰۱)

هندویی را باغبان سوی گلستان می فرستد یا به یاقوت تو سنبل خط ریحان می فرستد
(خواجه، ۱۳۷۰: ۱۱۸)

همچنین خواجه خط عذار معشوق را به غبار و نون (حروف الفبا) تشبیه کرده که نقطه ی خال در آن جای دارد.

تو کلک منشی تقدیر بین بدان خوبی نهاده بر سر نون خط تو نقطه خال
(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۷۱)

سعدی ۱۳ بار و خواجه ۱۵۴ بار به توصیف خط عذار معشوق پرداخته اند.



دست و ساعد

سعدی و خواجه به دست و ساعد معشوق چنان توجهی نشان نداده‌اند و از بسامد کمتری برخوردار است. خواجه صفت سیمین و نگارین را به دست معشوق نسبت می‌دهد. در حالی که در غزلیات سعدی علاوه بر آن‌ها دست معشوق گلگون، رنگین، بلورین، دلارام و به رنگ حنا و حزن دل عاشق است. سعدی ۲۳ بار و خواجه ۸ بار دست معشوق را توصیف کرده‌اند.

پنجه با ساعد سیمین نه به عقل افکندم غایت جهل بود مشت زدن سندان را

(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۰۶)

دست نگارین بروی ما چه افشانی ساعد سیمین به خون ما چه انگاری

(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۹۲)

رنگ دست نه به حناست که خون دل ماست خوردن خون دل خلق به دستان تا

(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۱۳)

دندان

دندان معشوق در غزلیات سعدی و خواجه سپید و درخشان است. سعدی و خواجه آن را به گهر، لولو و مرجان تشبیه می‌کنند که سعدی ۸ بار و خواجه ۱۲ بار به این ویژگی معشوق اشاره کرده‌اند.

چو دُر دورسسته دهانست نظیر سخن دری ندیدم

(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۹۱)

تا خیال لب و دندان تو در چشم منست مردم چشم من از لعل و گهر قارونست

(خواجه، ۱۳۷۰: ۸۴)

خواجه علاوه بر این دندان معشوق را به پروین و نمک تشبیه می‌کند.

چو صبحدم متبسم شدن فلک پنداشت که از قمر بدرخشید رشته پروین

(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۵۴)



دهان

خواجه و سعدی برای دهان معشوق ویژگی‌های زیادی برشمرده‌اند. دهان معشوق در غزلیات دو شاعر «کوچک، تنگ، ظریف، خوشبو، شیرین، خندان و شکر افشان و سرخ رنگ است. دو شاعر دهان معشوق را از نظر کوچکی و ظرافت به «پسته» و «غنچه»، مانند کرده‌اند.

شکرین پسته دهانی به تفرج بگذشت که چه گویم نتوان گفت که چون زیبا بود
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۲۶)

از پسته تنگت ندهد یکسر مو شرح خواجه که کند موی شکافی به فصاحت
(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۴)

خواجه در بیتی دیگر دهان را به مو تشبیه می‌کند.

موییست دهان تو و از موی شکافی هنگام سخن ریخته لولوی تر از موی
(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۲۵)

سعدی در بیتی دهان را به آب چشمه حیوان و آب دهان را به عسل تشبیه می‌کند.

چو خضر دید آن لب جانبخش دلفریب گفتا که آب چشمه حیوان دهان توست
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۲۷)

شیرین تر از این لب نشنیدم که سخن گفت تو خود شکری یا عسل است آب
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۷۳)

سعدی ۴۹ بار و خواجه ۸۶ بار در توصیف دهان معشوق سخن رانده‌اند.

زلف

از موضوعات رایج در شعر غنایی وصف زلف معشوق است. کمتر شاعری را می‌توان یافت که در وصف زلف معشوق، صور خیال متعهد و مضامین دل‌انگیز نیافریده باشد. تشبیهات و صفات متنوعی که درباره‌ی زلف صورت گرفته جدای از معنای عرفانی آن که بیشتر در سبک عراقی متجلی است، بیانگر زیبایی و گیرایی و جلوه‌گری زلف هستند. در ادب غنایی مهمترین و بهترین جایگاه برای اسارت دل عاشق زلف معشوق است که جعد زلف، عموماً نمادی از گرفتار شدن دل عاشق در پیچ و تاب‌های آن، می‌باشد. یا راه پر پیچ و خم سلوک را متصور می‌سازد. به کار



گرفتن «زلف» در غزل خواجه به ویژه، با آمیختگی آن به معنای عرفانی ژرف می‌یابد. البته در غزل سعدی نیز معنای عرفانی زلف همواره مد نظر شاعر بوده است: مانند این بیت مشهور سعدی:

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست

هر که در این حلقه نیست غافل از این ماجراست

(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۲۰)

زاهد صومعه در حلقه‌ی زَنار شود گر شود از سر زلف تو عیان یک سر موی

(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۲۶)

یکی از ویژگی‌های زلف معشوق خوشبویی و عطر آگینی آن است که باعث بی‌قراری و دلربایی معشوق می‌شود و دل‌ها به سوی یار و زلف او جذب می‌شود. در غزلیات دو شاعر زلف معشوق به عناصر معطر از جمله «مشک»، «عنبر» و «غالیه» تشبیه شده است که این خوشبویی در غزلیات خواجه با «ریحان»، «ضمیران»، «عود» و «نافه تاتار» نیز به تصویر کشیده است.

به خواب دوش چنان دیدمی که زلفینش گرفته بودم و دستم هنوز غالیه بوست

(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۴۵)

ای دلم بسته ز زلف سیهت زَناری نافه‌ی مشک تار از سر زلفت تاری

(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۹۳)

یکی دیگر از ویژگی‌های زلف معشوق در غزلیات دو شاعر رنگ سیاه آن است که به جهت سیاهی و تیرگی به شب (شام)، «هندو»، «ظلمت» تشبیه کرده‌اند که خواجه از لشکر حبشی و کفر و زاغ نیز بهره برده و زلف سیاه معشوق را توصیف کرده است. زلف معشوق در غزلیات هر دو شاعر بلند، کژ، تابدار، پر پیچ و خم، آشفته و پریشان است. که از لحاظ بلندی، خمیدگی و پیچ و تاب به ابزار و ادوات جنگی و شکار مانند شده است. از جمله: «حلقه»، «کمند»، «دام» که خواجه علاوه بر اینها زلف معشوق را به «رسن» تشبیه کرده است.

حصار قلعه باغی به منجیق مده به بام قصر بر افکن کمند گیسورا

(سعدی، ۱۳۷۰: ۴۰۶)



مرغ دلم افتاد به دام سر زلفت مانند تذروی که بود صید عقابی
(خواجو، ۱۳۷۵: ۳۸۲)

خواجو و سعدی زلف خمیده معشوق را به چوگان و چنبر نیز تشبیه کرده‌اند. و به جهت پوشندگی
خواجو زلف را به «حجاب» و «پرده» و از نظر «خمیدگی» به «دال» حروف الفبا مانند کرده است.
که در غزلیات سعدی چنین مشابهتی مشاهده نشده است.

نون شد قد همچون الفم بی تو و لیکن بر حال پریشانی من زلف تو دال است
(خواجو، ۱۳۷۰: ۷۴)

حجاب روز مکن زلف را چو می‌دانی که هست جعد تو هر تار ازو شبی تاره
(خواجو، ۱۳۷۰: ۳۷۷)

سنبل و بنفشه همواره طرف تشبیه زلف یار و گاه رقیب آن شمرده شده است که در غزلیات
سعدی و خواجو زلف به آن مانند شده است.

خواجو زلف معشوق را با حیواناتی از قبیل: عقرب، افعی، عقاب و شاهین به تصویر کشیده است،
در حالی که در غزلیات سعدی از این نوع تشبیه‌ها مشاهده نمی‌شود.

زلف که اولین عضو پر کاربرد در غزل خواجو است ۷۰۹ بار و سعدی ۱۱۰ بار به توصیف آن
پرداخته‌اند.

زنخدان

در گذشته یار زیبا دارای زنخدان بوده و داشتن زنخدان از ویژگی‌های مثبت معشوق بوده است.
زنخدان یکی از دو آشیانه معروف دل عاشق است که در غزلیات سعدی و خواجو به چاه، سبب -
سیم و گوی تشبیه شده است.

آنکه در چاه زنخدانش دل بیچارگان چون ملک محبوس در زندان چاه بابل است
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۳۶)

زینان که دلم در رسن زلف تو آویخت باشد که از آن چاه زنخدان بدر آید
(خواجو، ۱۳۷۰: ۲۰۷)

سعدی در جای دیگر زنخدان معشوق را به به و خواجو به گو تشبیه کرده است.



سعدی ۱۷ بار و خواجه ۷ بار به توصیف این عضو معشوق پرداخته‌اند.

روی (چهره)

در ادبیات فارسی زیباترین، لطیف‌ترین و ملیح‌ترین عضو معشوق که محمل تصاویر خیال‌انگیز شاعر قرار گرفته است رخسار اوست. چهره معشوق اولین عضو پر کاربرد در غزلیات سعدی در مقایسه با زلف در غزلیات خواجه است. چهره معشوق در غزلیات سعدی و خواجه زیبا، روشن، نورانی، درخشان، سرخ و با طراوت است. که از نظر درخشان و نورانی بودن به خورشید (مهر)، ماه، قمر، صبح و آینه و نور تشبیه کرده‌اند.

خواجه چهره معشوق را با مشبه به‌هایی نظیر بدر، روز، جام جم و ید بیضا به تصویر کشیده است که در غزلیات سعدی چنین مشابهتی مشاهده نمی‌شود.

هر کس به جهان خرمی پیش گرفتند ما را غمت ام‌ماه پری چهره تمام است.
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۳۸)

بر خط عشق ماه رخان چون قلم کس نهاد سر که همچو قلم ترک سر نکرد
(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۸۷)

ترا که موی میان هم وجود و هم عدمست دو زلف افعی ضحاک و چهره جام جمست
(خواجه، ۱۳۷۰: ۷۷)

خواجه برای توصیف چهره سپید معشوق از مشبه به‌های: کافور، ختن، سیم، مس، روی و ترکستان بهره برده است که در غزلیات سعدی چنین تشابهی مشاهده نمی‌شود.

در شبستان عیرافشان زلف شمع کافوری ز رخ بر کرده‌ای
(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۳۱)

چهره معشوق در غزلیات سعدی و خواجه از لحاظ سرخی و طراوت به گل، بوستان، سمن، لاله و نسرین مانند شده است. خواجه در ابیات دیگر رخسار معشوق را به گلشن، گلزار، گلستان، ارغوان و نسترن مانند کرده است. رخ معشوق به جهت زیبایی در غزلیات دو شاعر به جنت (بهشت) مانند شده است. سعدی در بیتی دیگر چهره زیبای معشوق را به حضرت یوسف مانند کرده است.



بهشت است اینکه من دیدم نه رخسار کمند است آنکه وی دارد نه گیسو

(سعدی، ۱۳۷۵: ۶۴۲)

ای به صد وجه خوب تو وجهی ز بهشت وی بصد باب سر کوی تو بایی زرارم

(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۹۰)

درخشانی چهره معشوق در غزلیات خواجه با سیاره مشتری و زهره نمایان شده است که در غزلیات سعدی نمونه‌ای از آن یافت نمی‌شود. دو شاعر چهره سرخ گون و درخشان معشوق را به آتش همانند کرده‌اند که درخشش چهره او باعث سوزش وجود عاشق می‌شود. همچنین چهره پری مانند معشوق در غزلیات آن دو، پنهان بودن، دور از دسترس بودن و در پرده بودن معشوق را بیان می‌کند.

گر تو پریچهره نپوشی نقاب توبه صوفی به زبان آوری

(سعدی، ۱۳۷۵: ۶۷۶)

وصل آن پریچهره گرت دست دهد نام جنت مبر و ملک سلیمان کم گیر

(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۳۷)

برخی از ترکیباتی که سعدی با «روی» به کار برده عبارتند از: رخ پارسا، روی شهرآرا، صورت انگشت نما، عارض فرخنده خوب، روی دلفریب و دلبنند، رخ شیرین، روی شهر آشوب، روی میمون، روی تاجیکانه و...

خواجه در بیتی دیگر عرق بر روی معشوق را به ژاله‌ای که بر برگ گل یاسمن افتاده تشبیه می‌کند.

دانی که عرق بر رخ خوبش به چه ماند چون ژاله که بر برگ گل یاسمن افتد

(خواجه، ۱۳۷۰: ۱۱۹)

توصیف چهره در غزلیات سعدی ۳۱۰ بار و در غزلیات خواجه ۲۹۰ بار صورت گرفته است.

قد (قامت)

آنچه در عرف عام و نظم و نثر کلاسیک رایج است این است که قد باید بلند و کشیده باشد. بنابراین، در اکثر قریب به اتفاق موارد قد معشوق به سرو تشبیه می‌شود و دلیل آن نشان دادن شکوه



و هیبت معشوق است. سعدی و خواجه قد معشوق را از نظر موزونی و اعتدال به سرو و صنوبر مانند کرده‌اند. علاوه بر این سعدی قد معشوق را به طوبی و تیر و درخت نیز تشبیه می‌کند. و از ترکیباتی نظیر قامت فتان قد خوش و قد معتدل نیز در وصف معشوق بهره برده است. خواجه با درخت‌های «عرعر»، «نارون»، «شمشاد» و «الف» بلندی قامت معشوق را نمایان کرده است. همچنین از ترکیبات: قد زیبا، قد دلربا، قد رعنا، قد سرکش نیز بهره برده است در حالی که در غزلیات سعدی چنین تشبیهات و توصیفات در وصف قد معشوق مشاهده نشده است.

ای که از سرو روان قد تو چالاکتر است دل به روی تو ز روی تو طرفناکتر است
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۳۵)

اگر از سرو قدان مهر طمع می‌داری از بن ز هر گیا مهر گیاه می‌طلبی
(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۸۵)

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۴۷)

آن زلف همچو دال بین بر کنار دل و آن قد چون الف بنگر در میان جان
(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۳۳)

در چمن ذکر نارون می‌رفت قامتت گفت بر کشیده ماست
(خواجه، ۱۳۷۰: ۴۲)

سعدی ۱۹۵ بار و خواجه ۹۴ بار از خصوصیات قد معشوق گفته‌اند.

کمر (میان)

از گذشته تا کنون کمر باریک، زیبا و دل‌پسند بوده است. خواجه و سعدی کمر (میان) معشوق را از لحاظ باریکی و لاغری به تار مو مانند کرده‌اند. در غزلیات خواجه این عضو معشوق در مجموعه شش جهت زیبایی (خال، خط، زلف، رخسار و قامت). از بسامد کمتری برخوردار است و ۴۱ بار در غزلیات او آمده است. سعدی ۸ بار میان معشوق را به تصویر کشیده است.

میانت را و مویت را اگر صد ره بیمایی میانت کمتر از مویی و مویت تا میان باشد
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۹۵)



سر مویی نتوان جست کنار از سر کویت مگر از موی میان تو کناری که تو دانی
(خواجو، ۱۳۷۰: ۴۱۳)

گوش و بناگوش

در بین اعضای سر و صورت معشوق دو شاعر کمتر به گوش و بناگوش توجه کرده‌اند شاید به آن دلیل که کمتر در معرض دید است و در زیبایی چندان تاثیر ندارد. معشوق در غزلیات سعدی به جهت روشنی گوش و بناگوشی مانند سیم و روز دارد. معشوق حلقه سیمین در گوش و دانه خالی در بناگوش دارد که مانند دامی دل عاشق را اسیر خود می‌کند. و ۱۴ بار آن را تکرار کرده است. آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است

وان نه بالای صنوبر که درخت رطب است

(سعدی، ۱۳۷۰: ۴۲۳)

گوش و بناگوش معشوق در غزلیات خواجه به جهت روشنی و درخشانی به سیم، خورشید، ماه و چراغ مانند شده است. و همانند معشوق در غزل سعدی حلقه‌ای سیمین در گوش و خالی سیاه بر بناگوش دارد. خواجه ۸ بار به توصیف گوش معشوق پرداخته است.

آن بناگوش دل افروزست یا مه یا چراغ کرد شب زلف تو چون شمع شبستان تافتست

(خواجو، ۱۳۷۰: ۵۴)

لب

در ادبیات کهن برای توصیف لب معشوق خصوصیات از قبیل سرخی، کوچکی، زیبایی و شیرینی را بر شمرده‌اند. سعدی و خواجه نیز از همین صفات برای لب معشوق بهره برده‌اند. لب معشوق در غزلیات دو شاعر شیرین است و آن را به شکر تشبیه کرده‌اند. خواجه علاوه بر این در وصف شیرینی لب معشوق از «چشمه نوش» نیز بهره برده است

فتنه سامریش در نظر شورانگیز نفس عیسویش در لب شکر خا بود

(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۲۶)



چشمه نوش گهر پوش لب ت چشمه جان حلقه زلف شکن برشکنت معدن دل
(خواجو، ۱۳۷۰: ۲۷۵)

از ویژگی‌های اصلی لب معشوق در غزلیات دو شاعر سرخ فامی آن است به همین دلیل خواجو و سعدی لب سرخ رنگ، معشوق را به لعل، عقیق و یاقوت مانند کرده‌اند و علاوه بر سرخی، ارزشمندی آن نیز مدنظر داشته‌اند.

طوطیان جان سعدی را به لطف شکری ده از لب یاقوت فام
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۷۹)

عقیقت یا لب شیرین عذارست یا گل و نسرين

جمالست یا مه و پروین گل‌اله ست یا شب تاری
(خواجو، ۱۳۷۰: ۸۴۸)

خواجو به غیر از موارد یاد شده از مشبه به‌های شراب، دانه انار، عناب و مرجان نیز در وصف سرخی لب بهره برده است. در حالی که در غزلیات سعدی چنین شباهتی مشاهده نشده است. دو شاعر لب معشوق را به جهت طراوت و حیات بخشی به آب خضر و چشمه حیات مانند کرده‌اند.

سر زلف ظلمات است لب ت آب حیات در سواد سر زلفت به خطا می‌نگرم
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۹۸)

آنکه لعلش عین آب زندگانی یافتیم در رهش مردن حیات جاودانی یافتیم
(خواجو، ۱۳۷۰: ۶۹۱)

لب معشوق در غزلیات دو شاعر ضحاک، جانبخش و آبدار است.

غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم که کید سحر به ضحاک و سامری آموخت
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۱۲)

به شکر خنده در احیای دل خسته دلان لب جان بخش تو اعجاز مسیحا بنمود
(خواجو، ۱۳۷۰: ۴۴۱)

خواجو در مقایسه با سعدی در توصیف لب معشوق از تشبیهات و صفات بیشتری استفاده کرده است از جمله: لب جام، لب چو آتش، خون لعل، دُرچ لولو، دُرچ یاقوت گهر پوش، یاقوت



قندریز، لعل خاموش، لعل کانی، لعل پیکانی، لعل بدخشان، لب دُرپوش گهرپاش، لعل روح بخش، لعل شورانگیز، لب دُرَفشان، لب جان پرور، لب میگون، لب گهربار،... سعدی ۸۲ بار و خواجه ۵۴۷ بار لب معشوق را به تصویر کشیده‌اند.

مژه (مژگان)

یکی دیگر از ویژگی‌های ظاهری معشوق که همراه با چشم معشوق ملاحظه می‌شود مژه (مژگان) اوست که در غزلیات سعدی و خواجه به تیر مانند شده است.

وز بهر شکار دل نهاده تیر مژه در کمان ابـرو
(سعدی، ۱۳۷۵: ۷۲۰)

چاره با ناوک چشمت سپر انداخت است ورنه تیر مژه ات بگذرد از جوشن دل
(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۷۶)

خواجه علاوه بر آن مژگان معشوق را به نشتر، تیغ و خنجر مانند کرده است که در غزلیات سعدی چنین توصیف و مشابهتی به چشم نمی‌خورد.

پیکان غم تو ناوک دل نوک مژه تو نشتر چشم
(خواجه، ۱۳۷۰: ۳۰۲)

تیغ مژگان چه کشی در نظر مردم چشم خنجر از مردم خونخوار بیاید پوشید
(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۱۸)

گر زنی بر صف دل خنجر مژگان چه کشی ورنه نشوی قلب شکن بر سر میدان چکنی
(خواجه، ۱۳۷۰: ۲۱۸)

سعدی ۵ بار و خواجه ۱۴ بار به توصیف مژگان معشوق پرداخته‌اند.

ناخن (خضاب)

در ادبیات سنتی داشتن ناخن (سرانگشت) حنا بسته از زیبایی‌های معشوق است. دو شاعر سرانگشتان مخضوب یا را به دبستان خون آلودی تشبیه می‌کنند که عاشق را کشته و به آنها بی‌اعتناست. در توصیف ناخن معشوق سعدی ۱۱ بار و خواجه ۵ بار آورده است.



همچنانست ناخن رنگین گواهی می دهد بر سر انگشتان که در خون عزیزان داشتی
(سعدی، ۱۳۷۵: ۶۶۷)

سر انگشت نگارینت نگارارا بخون جان مشتاقان خضابست
(خواجو، ۱۳۷۰: ۵۰)

خواجو در بیتی دیگر انگشتان حنا بسته‌ی معشوق را به دستانی تشبیه می کند که به خون دیده عاشق رنگ شده است.

لب را بلعل حل شده رنگ عقیق بخش کف را به خون دیده ساغر خضاب کن
(خواجو، ۱۳۷۰: ۳۴۵)

۲- توصیف ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی

وصف معشوق در ادب فارسی منحصر به ویژگی‌های ظاهری نمی شود، بلکه صفات اخلاقی و رفتاری معشوق نیز مورد توجه شاعران بوده است. خواجو و سعدی نیز از آن دسته از شاعرانی هستند که به ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری معشوق توجه داشته‌اند. اینک به برخی از ویژگی‌های رفتاری معشوق در غزلیات سعدی و خواجو می‌پردازیم:

پیمان شکن و سنگدل بودن

معشوق به لحاظ شخصیتی صفات مثبت و درخشانی ندارد. یکی از ویژگی‌های رفتاری معشوق که سعدی و خواجو نیز به آن اشاره کرده‌اند بی وفایی و پیمان شکنی و سنگ دل‌ی و بی رحمی معشوق است. معشوق وعده می دهد و بر خلاف آن عمل می کند و آنقدر بی وفایی او تکرار شده که عاشق آن را امری طبیعی می داند. شاید هم بر همان اساس که عاشق خون بهایی ندارد، معشوق برای پایبندی به عهد التزامی ندارد آن که جان عاشق را به هیچ می گیرد، چه توجهی به عهد و پیمان دارد.؟

گفتم همه نیکوی است لیکن این است که بی وفا و بدخوست
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۴۵)



- نوئین بت رویان چین خورشید روی مه جبین
گر زانکه پیمان بشکند من نشکنم میثاق را
(خواجو، ۱۳۷۰: ۱۳)
- زهی اندک وفای سست پیمان
که آن سنگین دل نامهربان است
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۴۰)
- رحمتی گر نکند بر دلم آن سنگین دل
چون تواند که کشد بار غمش چندین دل
(خواجو، ۱۳۷۰: ۲۷۶)

ستمگرو خوانخوار بودن

- یکی دیگر از خصوصیات معشوق در غزلیات سعدی و خواجه جفاکاری، ستم گری و خون ریزی است. معشوق جور و جفا و ستم را در حق عاشق روا می‌دارد و بی هیچ دلیلی او را می‌آزارد. و همواره در پی خون ریزی و کشتن عاشق است. عاشقی که در برابر او جان می‌بازد.
- وین سر که تو داری ای ستمکار
بس سر برود بر آستانات
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۷۵)
- با دلبری ستمگر و سرکش فتاده ام
کو را خبر ز حال من مستمند نیست
(خواجو، ۱۳۷۰: ۹۳)
- بلای غمزه نامهربان خونخوارت
چه خون که در دل یاران مهربان انداخت
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۱۲)
- گرم به تیغ جفا می‌کشی حیات منست
چرا که قصد جیبان به جز عنایت نیست
(خواجو، ۱۳۷۰: ۹۳)

ناز و غمزه

یکی از ویژگی‌های معشوق این است که به جلوه‌های گوناگون، خود را بر عاشق عرضه می‌دارد و سعی می‌کند دل او را برآید. یکی از این جلوه‌گری‌ها ناز و غمزه معشوق است. معشوق نیازمند نیاز و طلب عاشق است و نیاز معشوق به عاشق از این روی است که معشوق، حسن خود را تنها از



طریق عاشق می تواند نظاره گر باشد؛ بنابراین همین که معشوق بر عاشق تجلی کند، عاشق را شیفته خود می نماید و معشوق ناز و کرشمه آغاز می کند.

توسر ناز بر آری ز گریبان هر روز ما ز جور سر فکرت به گریبان تا چند؟
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۱۳)

معشوق با غمزه‌ی خویش، دایم در حال تیراندازی بر قلب عاشق است.

چو تیر غمزه‌ی خون ریز در کمان آرد دلشکسته صاحب‌دلان نشانه کند
(خواجو، ۱۳۷۰: ۳۸۷)

ترش رویی و خشمگین بودن

معشوق در غزلیات سعدی و خواجو هر از گاهی ترش رو و خشمگین می شود. و حالت اخم به خود می گیرد و به عاشق جواب تلخ می دهد.

من از تو سیر نگردم و گر ترش کنی ابرو جواب تلخ ز شیرین مقابل شکر آید
(سعدی، ۱۳۷۵: ۲۸۰)

گر ز آنکه ترش گردد و تلخ دهد پاسخ از غایت شیرینی از لب شکر انگیزد
(خواجو، ۱۳۷۰: ۳۰۷)

فتنه انگیزی

یکی دیگر از خصوصیات معشوق در غزلیات دو شاعر فتنه انگیزی اوست. معشوق با جمال و زیبایی‌های ظاهری و رفتاری که دارد دل عاشق را می رباید. فتنه و آشوب و غوغا و هنگامه به پا می کند. گاهی شهر یا جهانی را به آشوب می کشد.

شیراز پر غوغا شده است از فتنه چشم خوشت ترسم که آشوب خوشت بر هم زند شیراز را
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۰۱)

شور از دل یکتای من خسته بر آورد هر فتنه و آشوب کز آن زلف دو تا خاست
(خواجو، ۱۳۷۰: ۷۱)



نتیجه گیری

سعدی شیرازی و خواجهی کرمانی از شاعران برجسته و صاحب سبک غزل فارسی هستند. سعدی غزل عاشقانه را به اوج می‌رساند به گونه‌ای که هیچ شاعری نمی‌تواند به مقام او نزدیک شود. خواجه نیز از شاعران برجسته‌ای است که غزل عاشقانه - عارفانه را در هم می‌آمیزد تا جایی که حافظ از او سرمشق می‌گیرد.

غزل یکی از قالب‌های شعری است که محتوا و درون مایه‌های آن عشق، عاشق و معشوق است. معشوق در حقیقت محوری‌ترین شخصیت شعر عاشقانه است که در گستره‌ی ادب فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. مقام معشوق در غزل سعدی بلند و والاست. چنان که گاهی به معبود شعر عرفانی نزدیک می‌شود ولی در مجموع زمینی است. اما معشوق خواجه از آغاز چهره‌ای تلفیقی دارد.

عناوین و القابی که سعدی و خواجه برای معشوق خود انتخاب کرده‌اند در اکثر موارد کلیشه‌ای و مشترک است اما در بعضی موارد متفاوت می‌باشد. مانند: اختر، آیه رحمت، باغ فردوس، شمع چگل، شمع افق، شمع جمع، میوه، عنقا، غزال و.. در غزل سعدی است ولی در غزلیات خواجه مشاهده نشده است و یا القابی که خواجه استفاده کرده و در غزل سعدی به چشم نمی‌خورد مانند: عارض شهر آرا، حضرت عالی، آینه جان، نادره دور زمان، آیت خوبی..

در توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق در غزلیات سعدی و خواجه باید گفت که توصیفات آنها طبق سنت قدیم و از دریچه نگاه پیشینیان به معشوق صورت گرفته است. اما دایره توصیفات معشوق در غزلیات خواجه از بسامد بالاتری برخوردار است که این بسته به قدرت خیال شاعر دارد.

هر چه دایره استفاده شاعر از صورت‌های خیالی بیشتر باشد قدرت او در بازآفرینی و به تصویر کشیدن معشوق، نمود بیشتری خواهد داشت.

نکته‌ی قابل توجه در توصیفات ظاهری معشوق این است که بالاترین بسامد در غزلیات سعدی از آن «چهره» و در غزلیات خواجه از آن «زلف» می‌باشد. شاید این تفاوت حاکی از آن باشد که غزلیات سعدی عاشقانه و دارای معشوق زمینی است و غزلیات خواجه عاشقانه، عارفانه و معشوق آن نیز تلفیقی (زمینی، آسمانی) می‌باشد.



در غزلیات خواجه بیشتر به خصوصیات ظاهری معشوق پرداخته شده است تا ویژگی‌های رفتاری. ولی در غزلیات سعدی این تفاوت چندان به چشم نمی‌خورد.

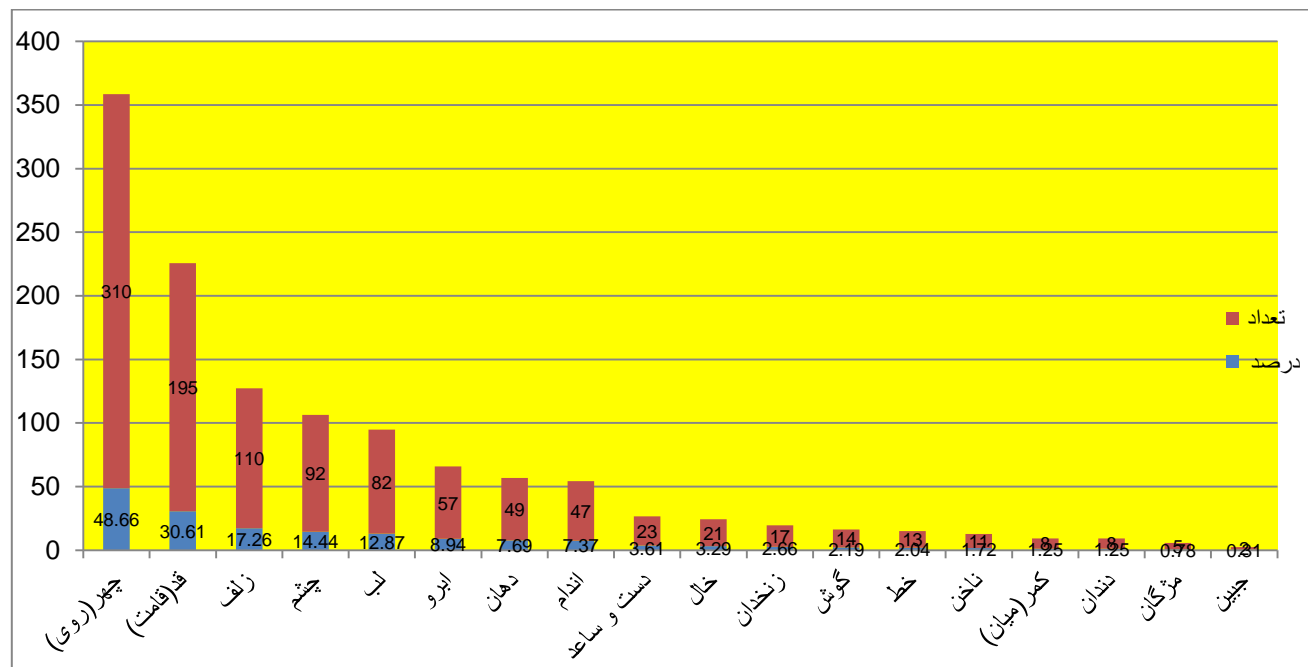
از نظر ویژگی‌های رفتاری، معشوق در غزلیات سعدی و خواجه معمولاً ویژگی‌های منفی دارد. بر خلاف توصیفات ظاهری معشوق که متمایل به سبک عراقی است، به ویژگی‌های غزل خراسانی نزدیک است.

بالاترین بسامد ویژگی رفتاری در غزلیات سعدی پیمان شکنی و سنگدل بودن معشوق است. و در غزلیات خواجه ستمگر و خوانخوار بودن. معشوق سعدی نسبت به عاشق بی توجه است و در نتیجه به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند. معشوق در غزل خواجه بیشتر ستمگر و در پی ریختن خون عاشق است.

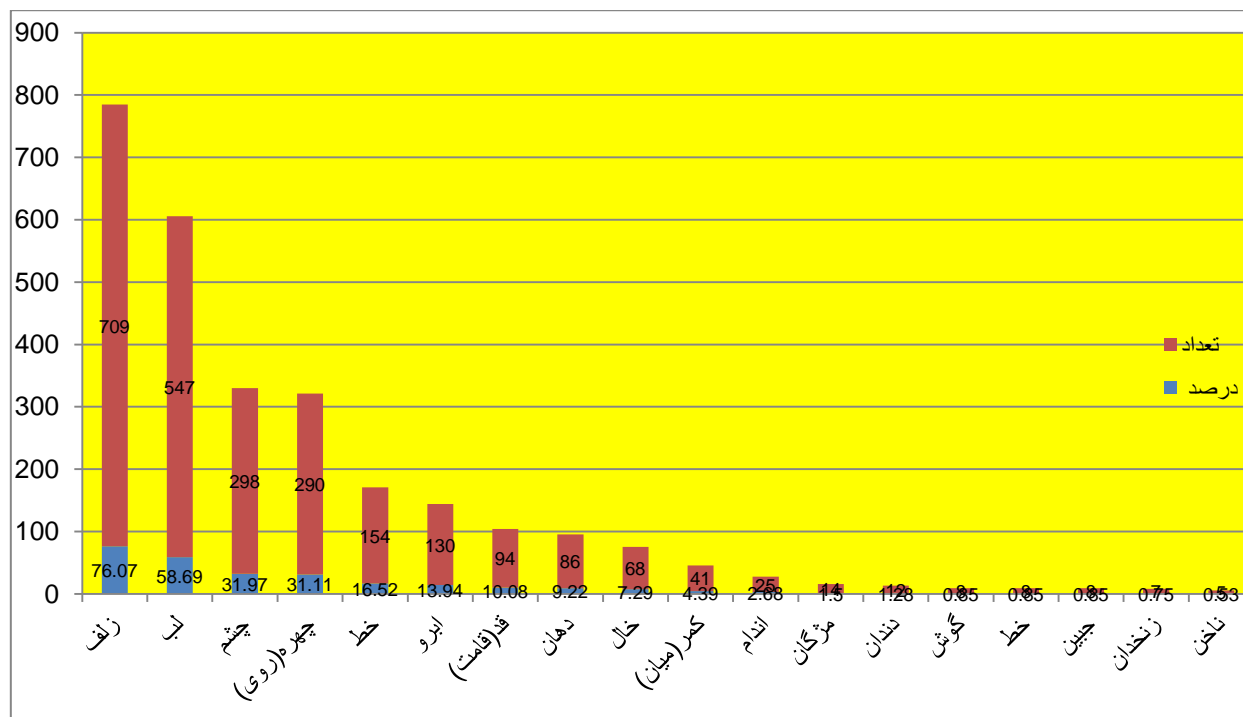
معشوق و صفات و ویژگی‌های او بیشترین بسامد غزل‌های سعدی را به خود اختصاص داده است. معشوق سعدی از لحاظ زیبایی فردی نمادین است؛ رخی لاله گون و مویی بسان سنبل دارد؛ از لبانی یاقوتی و قامتی رسا بهره مند است. در جلوه گری به طاووس می‌ماند و خرامیدنش به کبک شبیه است.

اما تصویر معشوق در غزلیات خواجه: معشوق صورتی سپید و سرخ و زیبا همچون بهشت همراه با لطافت و نرمی، ابروان کمانی، کشیده و محراب گون، زلفی سیاه و پرپیچ و شکن و خوشبو با دهانی تنگ و خندان و لبانی سرخ، چشم‌های خمار و خالی کوچک بر کنار لب دارد.

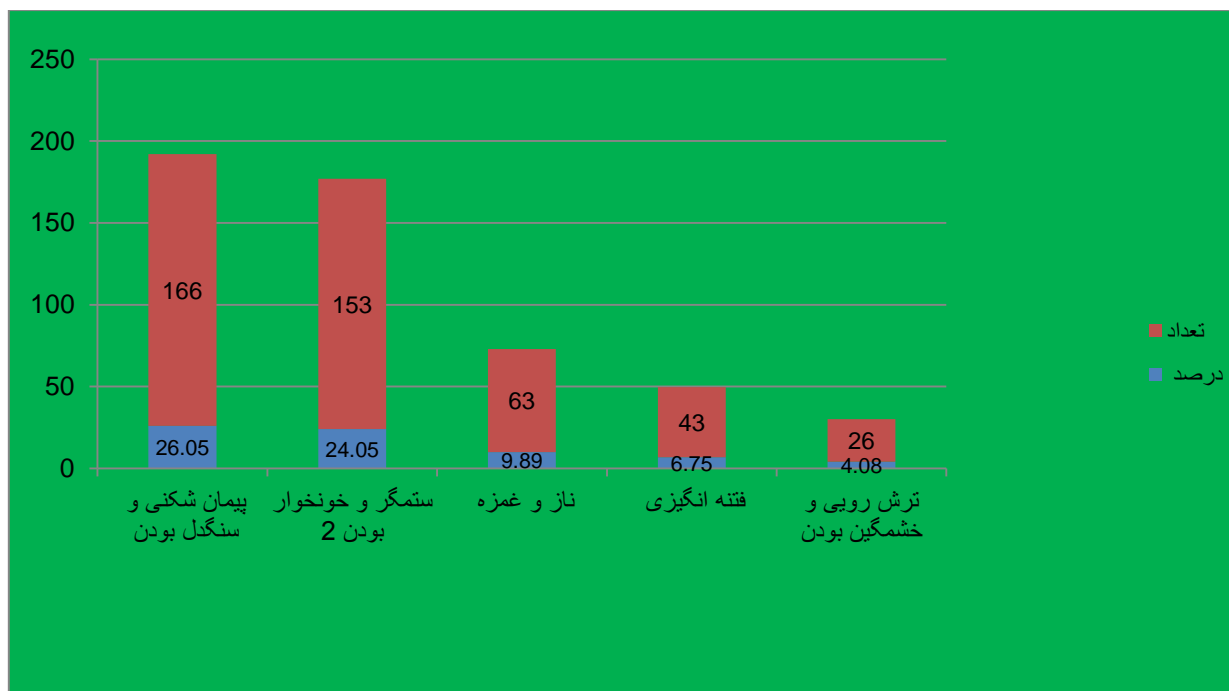
با توجه به نمودار بالاترین توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق به لحاظ بسامد در غزلیات سعدی از آن چهره (۳۱۰) بار و پایین‌ترین آن مربوط به جبین (۲) بار می‌باشد. در حالیکه در غزلیات خواجه بالاترین آن زلف (۷۰۹) بار و پایین‌ترین آن مربوط به ناخن (۵) بار می‌باشد. این تفاوت می‌تواند بیانگر تفاوت در زاویه دید دو شاعر باشد. دیگر اعضای ظاهری معشوق در غزلیات دو شاعر در درجه‌های متفاوت قرار دارد؛ به طوری که اگر دو نقطه بالاترین بسامد را به پایین‌ترین بسامد آن وصل کنیم خطی مورب و در نهایت در راستای محور افقی قرار می‌گیرد.



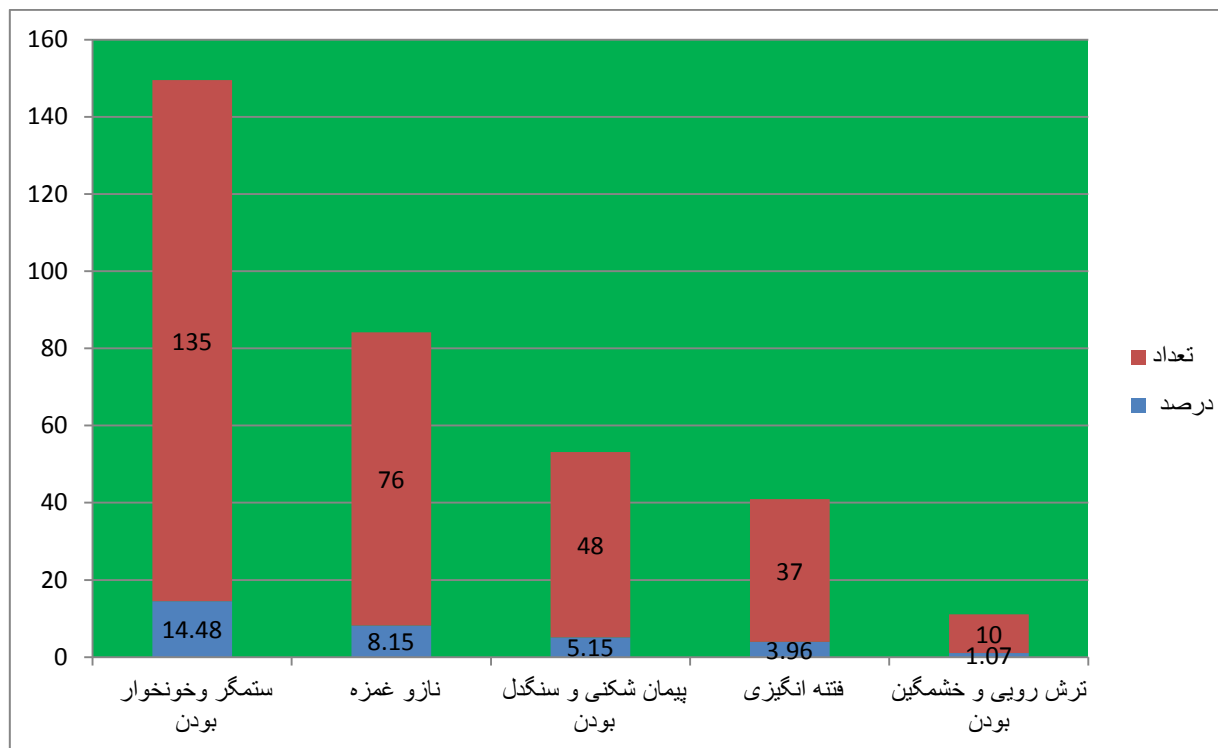
نمودار ۱- بسامد توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق در غزلیات سعدی



نمودار ۲- بسامد توصیف زیبایی های ظاهری معشوق در غزلیات خواجه



نمودار ۳- بسامد ویژگی‌های رفتاری معشوق در غزلیات سعدی



نمودار ۴- بسامد ویژگی‌های رفتاری معشوق در غزلیات خواجه



فهرست منابع

- برومند، ادیب، (۱۳۸۵)، «طراز سخن» چاپ اول، تهران: عرفان
- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۷)، تعلیقات و حواشی: قزوینی - غنی، به اهتمام جریزه دار. تهران: اساطیر، چاپ پنجم
- خرماهی، بهال‌الدین، (۱۳۸۵)، حافظ نامه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، جلد ۲، چاپ هفدهم
- خواجه‌جوی کرمانی، (۱۳۷۰)، «غزلیات»، کرمان، خدمات فرهنگی کرمان، چاپ اول
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۶)، «با کاروان حله»، تهران: انتشارات علمی، چاپ دهم
- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۵)، «غزل‌های سعدی» تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن
- سعدی، (۱۳۷۵)، تصحیح محمدعلی فروغی، «کلیات سعدی» تهران: معینان، چاپ اول
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، «سیر غزل در شعر فارسی»، تهران: فردوس، چاپ چهارم
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، «سیر غزل در شعر فارسی»، تهران: فردوس، چاپ چهارم
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹)، «انواع ادبی» تهران: میترا، چاپ چهارم
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «صور خیال در شعر فارسی»، تهران: انتشارات آگاه، چاپ هشتم
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، «ادوار شعر فارسی»، تهران: سخن
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴)، «تاریخ ادبیات ایران». تهران: بدیهه، چاپ دهم، جلد دوم
- عبادیان، محمود (۱۳۸۴)، «تکوین غزل و نقش سعدی»، تهران: اختران، چاپ اول
- فرهنگ دهخدا
- فرهنگ نامه فارسی واژگان و اعلام (فرهنگ معاصر)
- فرهنگ معین
- مختاری، محمد، (۱۳۹۳)، «هفتاد سال عاشقانه شعر فارسی»، تهران: بوتیمار، چاپ دوم
- موحد، ضیاء، (۱۳۷۸)، سعدی، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ سوم
- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۹)، «چشمه روشن»، تهران: انتشارات علمی، چاپ نهم



مقالات

- احمدی پور، اناری، (۱۳۹۳)، «بررسی نام‌های معشوق در غزل». مجله شهر پژوهش (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال ششم، شماره سوم
- جلیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۹۰)، «زنجیره پیوند زبان و مضمون در غزل سعدی، خواجه و حافظ». گیلان ما سال ۱۱، شماره ۴
- چرمگی عمرانی، مرتضی، (۱۳۸۷)، «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی». فصلنامه علمی پژوهش کاوش نامه، سال ۹، شماره ۱۷ (صص ۳۲۰-۲۹۳)
- چرمگی عمرانی، مرتضی، (۱۳۹۲)، «سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه او را در اشعار به جا مانده از رودکی»، پژوهشنامه ادب غنایی، سال یازدهم، شماره بیست و یکم
- دهمرده، حیدرعلی، (۱۳۹۲)، «غزل زاییده عشق و عشق زاییده جمال». پژوهشنامه ادب غنایی، سال یازدهم شماره بیستم
- طایفی، شیرزاد، و لیلا کمالخانی، (۱۳۹۰)، «تحلیل سبک شناسانه‌ی پنجاه غزل خواجه‌ی کرمانی». فصلنامه تخصص سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) علمی - پژوهش، سال چهارم، شماره چهارم.
- عدالت پور، هادی، (۱۳۹۳)، «جلوه‌های ناز معشوق در شعر حافظ» مجله شعر پژوهش (بوستان ادب) سال ۶، شماره ۴
- میر، محمد، و زهرا کیچی، (۱۳۹۳)، «جلوه معشوق در آینه شعر وحشی بافقی». پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۲۳ (صص ۲۲۲ - ۲۴۰)
- نصرتی، عبدالله، و راضیه بهرامی، (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی عشق در غزلیات مولانا، سعدی و حافظ». فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی، سال سوم، شماره نهم
- یزدان پناه، مهرعلی، و روجا عدنانی، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی جلوه معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی». فصلنامه در دری (ادبیات غنایی، عرفانی). شماره ۲: (صص ۱۰۶-۹۵)
- پایان نامه: لطفی، سمانه، (۱۳۸۹)، «مقایسه سطح فکری غزلیات سعدی و خواجه»